

کتابخانهٔ اسکندریه*

محمدابراهیم باستانی پاریزی

از میان کتابخانه‌های مشهور دنیا که گذشت روزگاران و غلبهٔ جباران آنها را به دست نابودی سپرده و نامشان را از دفتر وجود شسته است یکی کتابخانهٔ اسکندریه است که در تاریخ اسلام و ایران شهرتی بسزا یافته و میزان کتب و نوع نوشته‌ای آن علما و محققین را به حیرت افکنده ببینیم این کتابخانه را که تأسیس کرد و چه کسی از میان برد؟

اصولاً برای فاتحین عصور قدیمه - و حتی جدیده - مثل اینکه سوختن و به آب شست کتب و کتابخانه‌ها کاری عادی و بلکه ضروری به نظر می‌رسد و در تاریخ به چندین نمونه از این عمل - شاید وحشیانه - بر می‌خوریم. امپراتور تئودوسیوس در سال ۳۸۹ میلادی ضمن از میان بردن معابد و پرستشگاه‌های مصریان از آنجمله معبد «سرایوم» اسکندریه، قسمت اعظم کتب و نوشته‌ها و آثار گرانهای معبد را نیز از میان برد. عبدالله بن طاهر که خود حاکمی ایرانی بود

* یغما، شمارهٔ ۵۶ (بهمن ۱۳۳۱)، صص ۵۰۹-۵۱۴.

با کتب فارسی و پهلوی ایرانی همان کرد (۲۱۳ هجری) که سلطان محمود غزنوی با بت‌ها و بتخانه‌ها و کتابخانه‌های معابد هندی روا داشت.

هلاکوخان مغول پس از آنکه به راهنمایی و تحریک خواجه نصیر طوسی به بغداد راه یافت و مستعصم بالله را نمود پیچ کرد (۶۵۶ هجری) یکروز دستور داد همه کتب علمی و ادبی را که در خزائن کاخهای عباسی باقی مانده بود - و باید تعداد آن هم معتنا به بوده باشد زیرا خلفای عباسی مثل مأمون و غیر او علاقه مفراطی به جمع و ترجمه کتب و تعزیز علما داشتند - یک یک به دجله انداختند و دریایی معلومات را در دل رودخانه غرق کردند آنچه را هم که قطورتر و خوش جلدتر و محکمتر بود بجای آجر در ساختن آخور اسبان به کار بردند و جعبه‌های کتاب را هم کاهدان نمودند!

اروپاییها (صلیبیون) در جنگهای شام و فلسطین پس از دست یافتن به طرابلس و کتابخانه آن، بهفرمان فرمانده خود «کنت برتران دوسانژل» کتابخانه را سوختند.^۲

همین عمل را اسپانیایی‌ها نسبت به کتابخانه اندلس پس از استرداد اسپانیا از مسلمین روا داشتند.

امثله تاریخی زیاد است و علاوه بر آن در قرون جدید و اخیر نیز مصداق فراوان دارد و هم اکنون هم در کشورهای آثاری بسیاری از نویسندگان کشورهای دیگر را نمی‌پسندند و شاید می‌سوزانند. این حس بربریت چه وقت و کی از میان رخت بر بندد خدا داناست، پردازیم به مطلب و مقصود خود، یعنی بنا و سوختن کتابخانه اسکندریه.

اسکندر مقدونی در سال ۳۲۳ ق. م با آرزوی برپا داشتن جشنهای فتوحات خود بگور رفت و پسر او برای جانشینی هنوز نابالغ بود. سرداران هر یک گوشه ای را به زیر مهمیز حکومت خود کشیدند که ایران نصیب سلوکوس و مصر بهره «بطلمیوس لاگوس» شد و همین مرد مؤسس سلسله بطاله مصر است.

اسکندریه در زمان بطالسه مرکز علوم و فنون شد و لاکس در این شهر یک کتابخانه و یک موزه تأسیس کرد که بعدها شعراء و نویسندگان به آنجا روی نهادند و «مان تن» مورخ مصری در همین ایام تاریخ مصر را به زبان یونانی نوشت.

در زمان لاگوس عده زیادی از مورخین و نویسندگان یونانی نیز به مصر آمدند و کلاسها و مکاتب بحث فراوان در آنجا تأسیس شد، از جمله نزدیکان بطلمیوس دانشمندی یونانی به نام «دیمتری والیروس» بود که مورخین عرب این کلمه را «ذمیره»^۳ نوشته اند، و این شخص به اشاره پادشاه، کتابخانه اسکندریه را تأسیس کرد و به زودی دهها هزار نسخه کتب عالی یک قسمت از کاخ سلطنتی را گرفت.

بطلمیوس دوم که به فیلا دلفوس مشهور بود (از آن جهت که با خواهرش ازدواج کرده بود به این لقب یعنی خواهر دوست معروف شده بود) بخريد کتب گرانبها کم نظیر از انحاء عالم پرداخت و به همین ترتیب این کتابخانه در زمان بطالسه وسیع می شد تا نزدیک به میلاد مسیح تعداد کتب آنرا از صد هزار افزون نوشته اند.

ژولیوس سزار ضمن تسخیر مصر و ماندن در مصر (۴۷ ق. م.) کارش به

رسوایی کشید و قصه‌ی علاقه‌ی او و ملکه کلئوپاترا بر دهان‌ها افتاد و کوس رسوایی او را بر سر بازار زدند، مردم متعصب که از ماجرای ملکه هوسباز خود و ژولیوس رومی آگاه شدند ناچار به کاخ شاهی حمله بردند و آن را محاصره نمودند، این کاخ رو به دریا بود و ناوگان دریایی مصر هر شب در برابر کاخ نگاهبانی داشت و شبهای مهتابی ملکه و سزار را پاسبانی می‌کرد. خشم مردم بشهوترانیه‌ها و تباہکاریهای ملکه خود از صورت تنفر خارج شده در پیکر انقلاب نمودار گردید و جمعیت بی شماری اطراف کاخ ملکه به هیاهو و فریاد پرداختند. ملکه و سزار که متوجه خشم مردم شدند، فکری برای خلاصی خود اندیشیدند ناچار از بستر گرم شهوت برخاسته در پی راه چاره برآمدند، سزار تدبیری اندیشید بدین معنی که ابتدا دستور داد آتش در کشتیهای جلو کاخ افکندند، شعله‌های آتش و دود که از طرف شمالی کاخ برخاست مردم را متوجه آن صوب کرد و در این میانه ملکه و سزار در میان دود و شعله توانستند از کاخ بگریزند تا بعداً موفق به جلب نظر مردم بشوند. دامنه این آتش سوزی از کشتیها به کاخ و قصر شاهی رسید و ضمن سوختن سالنهای مجلل به کتابخانه پرداخت. مردم در این میان اقدام به نجات دادن کتابها نمودند که البته قسمت اعظم آن سوخت و مقداری محفوظ ماند بدین طریق شعله شهوت ملکه ای ناسزا و امپراطوری بیگانه منبع مهمی از معارف بشری را خاکستر کرد.^۴

معذک این کتابخانه پاک از میان نرفت و در ایامی که تمدن مسیحی در مصر حکومت داشت (و این تمدن با امپراتورهای رومی به این کشور آمد) کم کم کتابخانه اسکندریه شهرت اولیه خود را بازیافت و دانشمندان و بزرگان با تنظیم کتب و خرید نسخه‌های تازه بر اهمیت آن افزودند تا همانطور که در

مقدمه اشاره شد، مجدداً آفتی تازه متوجه این کتابخانه عظیم شد، بدین معنی که امپراتور تئودوسیوس مسیحی ضمن از میان بردن معابد مصریان، کتب را هم به آتش بیداد کشید.

باید گفته شود که ضمن فزونی کثوپاترا و سوختن کتابخانه، قسمتی از کتب گران قیمت که از چنگ آتش ربوده شده بود به معبد سراپیوم انتقال یافت و این همان کتبی بود که در ۳۸۹ به دست تئودوسیوس سوخته شد.

مسلماً شهری که طی قرون عدیده مکتب فلسفی و علمی بوده است سوختن یک کتابخانه را مجدداً جبران می کند، کتابخانه اسکندریه دو مرتبه رونق گرفت تا پای عرب و اسلام به مصر کشید و باز نوبت سوختن کتب فرا رسید. «ابن قفطی»^۵ قاضی و مورخ معروف مصری در کتابی که به اسم «تراجم الحکماء» نگاشته می نویسد: «... شخصی به نام یحیی نحوی در مصر و اسکندریه زندگی می کرد و از فلاسفه این کشور محسوب می شد. پس از آنکه کشور مصر به دست عمرو بن عاص که مردی فهیم بود با او به گفتگو پراخت و محضر او را قابل استفاده تشخیص داد، مخصوصاً نکات منطقی و دلایل روشن او که در پرده الفاظ فلسفی پوشیده بود - و طبعاً تا آنروز به گوش عمرو عاص نرسیده بود - برایش ارزش داشت، لذا ساعت فراغت را با او به مباحثه می پرداخت.

یکروز، یحیی نحوی به عمرو عاص گفت، اکنون که دیگر مصر و شهرهای آن در ید قدرت شماست، طبعاً چیزهایی هست که به درد عرب می خورد و حق تملک آن از عرب است. ولی اشیائی هم هست که مورد استفاده شما نیست، اگر آنرا به اهلش بازگذارید شایسته تر است.

عمرو پرسید مقصود تو چیست؟

یحیی گفت: در خزائن سلطنتی کتب فلسفی و علمی هست که اکنون آن مخازن لاک و مهر شده و کسی دسترسی بدان ندارد، خوبست اجازه داده شود که در اختیار هیئت علمیه گذاشته شود.

عمرو، پس از آنکه تاریخچه آن کتابخانه را از یحیی شنید، گفت، من حرفی ندارم ولی بدون اجازه خلیفه نیز دستوری در این باره نخواهم داد. و طی نامه‌ای که به عمر نوشت از او در این خصوص استجازه کرد.

فرمان عمر رسید و بدین جمله ختم شده بود:

«و اما الکتب التی ذکرتها فان کان مافیها یوافق کتاب الله ففی کتاب الله غنی عنه، و ان کان مافیها ینخالف کتاب الله تعالی فلا حاجه الیه، فتقدم باعدامها». عمروعاص هم بلافاصله دستور داد کلیه کتب را بین گرمابه داران شهر تقسیم کردند. ابن قفطی در پایان همین مطلب می‌نویسد که برای مدت شش ماه کلیه گرمابه‌های اسکندریه به حرارت کتب کتابخانه گرم می‌شد!

حالا حرف ابن قفطی اغراق باشد یا صحت داشته باشد، به جای خود، مسئله سرنوشت کتابها بی اندازه جالب توجه است، کتابی که در آن ایام با هزاران خون جگر روی پوست یا برگ یا چیز دیگر نوشته می‌شد بدین آسانی از میان می‌رفت و تن سیم تنان اسکندریه به آبی که با آن گرم شده بود شسته می‌شد!

مورخ دیگری بنام «ابوالفرج ملطی» در کتابی که به زبان سریانی نوشته و تحت عنوان «مختصر تاریخ الدول» به عربی ترجمه شده است ضمن بیان همین مطلب تعداد گرمابه‌ها را نیز به حد معتناهی می‌رساند.

جرجی زیدان مورخ معروف اخیر مصر در کتاب «تاریخ تمدن اسلامی» روایتی از عبداللطیف بغدادی که به مصر مسافرتی کرده است نقل نموده و از قول او می‌نویسد:

«... ستونهایی از گذشته در اسکندریه بر جا مانده بود و می‌رساند که هنگام

آبادی این محل مسقوف بوده است و گفته می‌شود رواق و سالن بزرگ آن، محل بحث و فحص پیروان ارسطو بوده و در آنجا کتابخانه ای وجود داشته که در حمله عرب به دستور عمروعاص و با اجازه عمر بن خطاب رضی الله عنه سوخته شده است.»

این سرنوشت کتابخانه اسکندریه بود، محققاً در ایام فتح عرب چنین سرنوشتی نصیب کتابخانه‌های ایران هم شده است که ابن خلدون ضمن تأسف از نابود شدن کتب علمی و فلسفی و عقاید ایرانی می‌نویسد: «این علوم فارسی التی امر عمر رضی الله عنه بمحوها عند الفتح؟» کسانی که منکر سوختن کتابخانه‌ها به دستور خلیفه هستند این جمله را از قلم کسی (ابن خلدون) می‌شوند که روی تعصب اصرار داشته ثابت کند که هارون الرشید شراب نمی‌نوشیده است. البته نباید انکار کرد که برای باز کردن جای پای نفوذ قرآن، انجام چنین اعمالی دور از صواب و دور اندیشی نبوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن خلدون جل سوم، ص ۵۷۳ و تاریخ ابن ساعی ص ۱۲۷.
۲. تاریخ امپراطوری روم جلد دوم ص ۵۰۵ تألیف گیون.
۳. الفهرست ابن الندیم و تراجم الحکمای ابن قفطی.
۴. الهلال سال چهارم، چاپ قاهره.
۵. جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف معروف به ابن قفطی متولد مصر (۵۶۸-۶۵۶ هجری)
۶. تراجم الحکماء یا تاریخ الحکماء خلاصه آن توسط زوزنی ترتیب داده شده و شامل شرح حال ۴۱۴ تن از حکماء و فلاسفه و پزشکان قدیم عالم تا روزگار مؤلف است.
۷. در قرن هفتم هجری می زیسته است.